**فقه: زکات، جلسه 28: سه‌شنبه 25/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

ما در مورد روایت مسعدة بن زیاد و نحوۀ شاهد جمع بودن این روایت بین روایت مرسلۀ مثلاً ابن ابی عمیر، معتبرۀ ابن ابی عمیر و روایت‌های علی بن یقطین بحث‌هایی را در جلسۀ قبل کردیم. خب تقریبی که ما می‌کردیم، تقریب ابتدایی که بود این بود که این روایت را شاهد جمع قرار می‌دادیم، می‌گفتیم آن روایت علی بن یقطین به طور مطلق اجازه نداده است استفاده بشود، آن روایت دیگر به‌طور مطلق اجازه داده استفاده بشود. روایت مسعدة بن زیاد به عنوان شاهد جمع اختصاص می‌دهد جواز را به صورتی که فناء محاط نباشد و در صورت فناء محاط ما حرمت را اثبات می‌کنیم.

در پرانتز بگویم. فناء به معنای ساحت هست. محاط یعنی دیوار کشیده شده. یعنی محوطه‌ای که دیوار کشیده باشد یعنی اگر درخت‌ها در یک محوطه‌ای قرار داشته باشند که دورشان دیوار باشد. این فناء بودن در جایی هست که ساخت و سازی هست و به خلاف خیابان عادی. خیابان‌های عادی باشند خب معمولاً دیوار نمی‌کشند. ولی جایی هست که ساخت و ساز هست دورش دیوار کشیدند و امثال اینها، این را در روایت مسعدة بن زیاد اجازه نداده.

اینجا یک کلامی بعضی از دوستان اشاره کردند من گفتم صبر کنید در موردش صحبت می‌کنم حالا در موردش صحبت می‌کنم که اصلاً این تقریب مبتنی بر این، حالا ما از جهت دیگر اشکال کردیم شاهد جمع و آن اشکالاتی که ما می‌کردیم در مورد این‌که شاهد جمع به‌طور کلی اشکال دارد و این روایت هم از موارد شاهد جمع نیست برای حل اشکال با راه‌های دیگری تعارض را منتفی می‌دانستیم که محصّل عرض ما این بود که احتمال این‌که اینجا مما حُولهم، مما هُوَ لَهُم باشد. و این‌که حلالٌ هم، حتی در حد احتمال که مراد از حلالٌ یعنی محللٌ من قبل بعض المتصدین للارض، همین احتمال کافی هست که این روایت را از صلاحیت استناد خارج کند. دیگر نمی‌شود به این روایت استناد کرد. لازم نیست اثبات کنیم که این هو لهم هست، اثبات کنیم حولهم غلط است. اثبات کنیم حلالٌ، حلالٌ باعتقادهم نیست و اینها. همین‌که احتمال بدهیم که آن معنایی که ما کردیم معنایی نیست که حتماً احتمالش در روایت منتفی است، روایت را از طرف تعارض سایر روایات خارج می‌کند. خب این محصل عرض جلسۀ قبل بود.

حالا یک اشکالی اینجا مطرح هست به اصل تقریب که اصلاً اینجا شما جمع به عنوان شاهد جمع ذکر می‌کردید این مبتنی هست به این‌که رابطۀ بین این روایت مسعدة بن زیاد با آن روایت‌های دیگری که اینجا مورد بحث هست آن رابطه‌شان عموم و خصوص مطلق باشد. در حالی که اینجور نیست. این رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه است. حالا من در مورد رابطۀ این با روایت‌های ابن ابی عمیر عرض بکنم، شبیه همین را در مورد رابطۀ این روایت با روایت علی بن یقطین هم می‌شود پیاده کرد. خب ببینید در واقع در موضوع روایت ابن ابی عمیر مارّ بودن اخذ شده. ولی در موضوع روایت مسعدة بن زیاد مارّ بودن اخذ نشده. موضوعش مارّ نیست، مطلق است. پس بنابراین ما دو تا روایت داریم به نحو اعم و اخص من وجه. یک روایت می‌گوید یجوز الاکل للمارّ، اعم از این‌که از ثمرۀ فناء محاط باشد یا از ثمرۀ فناء محاط نباشد. یک روایت دیگر داریم لا یجوز الاکل من ثمرة الفناء المحاط، چه برای مارّ باشد، چه برای غیر مارّ باشد. قدر مشترک اینها که محل تعارض هست المارّ من ثمرة فناء المحاط است. که روایت اوّل تجویز می‌کند، روایت مسعدة بن زیاد منع می‌کند. این مادۀ اجتماع اینهاست. بنابراین رابطۀ این دو دلیل عموم و خصوص من وجه هست. بنابراین آن تقریب کأنّ اصلاً نیست. ولی به نظر می‌رسد این اشکال، اشکال واردی نیست، یعنی مهم نیست. مگر برگشت بکند به سایر اشکالات. آن اشکالاتی که ما می‌کردیم نمی‌دانم اخص مطلق و به اصطلاح تخصیص اکثر پیش می‌آید، تخصیص مساوی پیش می‌آید. اگر از آن اشکالات غمض عین کنیم نفس این اشکال نیست. توضیح ذلک این است که من این را یک مطلبی را مقدمتاً عرض بکنم این برای این‌که مطلب روشن‌تر بشود این را، این مقدمه را عرض می‌کنم. و الا بدون این مقدمه هم مطلب را می‌شود تطبیق داد، نیازی به این مقدمه نیست. ولی با این مقدمه چون یک مقدار مطلب روشن‌تر بود روی همین جهت این مقدمه را افزودم برای روشن شدن مطلب. آن این است که این‌که ثمرۀ فناء محاط ذکر شده آیا خصوصیتی برای این فناء محاط تصور می‌شود؟ ممکن است ما بگوییم ثمرۀ فناء محاط یعنی جایی که ظن اماره‌ای بر کراهت مالک وجود دارد. این‌که مالک آمده دور باغش دیوار کشیده و امثال اینها این کأنّ یک نوع اماره‌ای هست بر این‌که مالک دوست ندارد که این درخت‌هایش مورد استفاده قرار بگیرد. و ممکن است فقهای ما در بحث حق المارّة در جواهر هم هست شرط می‌کنند مع عدم العلم بکراهة المالک او الظن بذلک. در جواهر هر دویش را آورده. ممکن است استنادشان به همین روایت باشد کأنّ از ثمرۀ فناء محاط که منع شده به خاطر این هست که اینجا ظن به کراهت مالک وجود دارد. با ظن کراهت مالک حکم ثابت نیست. خب حالا من با این مبنا که ما این ثمرۀ فناء محاط را خصوصیت برایش قائل نشویم بگوییم که مراد ظن به کراهت مالک هست. بحث را می‌خواهم با این بگویم عرض کردم این مقدمه این مبنا در این استدلالی که می‌خواهم بکنم نیازی بهش نیست، اگر دقت بکنید با غیر این مبنا هم می‌شود این حرف‌هایی را که عرض می‌کنم را پیش برد. ولی با این مبنا یک مقداری راحت‌تر است بحث را با آن دنبال می‌کنیم. نتیجۀ بحث این می‌شود که ما دو تا دلیلی که داریم، دلیل اوّل که گفته بود یجوز الاکل المارّ اطلاقش این هست که ولو مع الظن بکراهة المالک. دلیل دوم که گفته بود لا یجوز الاکل من ثمرة الفناء المحاط آن برگشت داده می‌شود به این‌که لا یجوز الاکل مع الظن بکراهة المالک للمارّ و غیر المارّ. این محل تعارضشان این هست که ماری که ظن به کراهت مالک هست. ماری که ظن به کراهت مالک هست، روایت اوّل می‌گوید جائز هست، روایت دوم می‌گوید جایز نیست. خب اینجا ببینیم چه کار باید بکنیم؟ رابطۀ این دو تا دلیل را؟ اینجا دو تا عامی هستند، عموم و خصوص من وجه، ما می‌توانیم این مجمع را به دلیل اوّل بدهیم، می‌توانیم مجمع را به دلیل دوم بدهیم. اگر لا یجوز الاکل مع الظن بکراهة المالک را، این را مقدم بداریم، یعنی قید عدم ظن به کراهت المالک را در دلیل اوّل اخذ کنیم. یعنی در دلیل اوّل تصرف کنیم. نتیجه این می‌شود که دلیل اوّل می‌شود یجوز الاکل للمارّ عند عدم الظن بکراهة المالک. اما جایی که ظن به کراهة المالک باشد لا یجوز الاکل للمارّ. این صورت اکل عند الظن بکراهة المالک را به دلیل دوم دادیم. از تحت دلیل اوّل خارج کردیم، خب این یک احتمال.

یک احتمال دیگر این‌که یجوز الاکل للمارّ را ما به‌طور مطلق اخذ کنیم. لا یجوز الاکل مع الظن بکراهة المالک را، آن را مقید کنیم. بگوییم آنجایی که گفته با کراهت مالک اکل جائز نیست این مربوط به غیر مار است. و الا در مورد مار ولو ظن به کراهت مالک هم باشد، اکلش جائز است. خب این دو تا احتمال وجود دارد. ببینیم دو تا احتمال کدامش درست است؟ پاسخ مطلب این‌که احتمال اوّل متعیّن است. به چه جهت؟ احتمال اوّل این هست که روایت گفته اکل برای مارّ جائز است. ظاهرش این است که مار بودن تمام العلة است. خب ما به قرینۀ روایت دیگر جزء العلۀ دیگرش را هم عدم ظن به کراهت مالک را اضافه می‌کنیم. دو تا روایت اگر داشته باشیم ما یک روایت را با تقییدش از تمام الموضوعی که در دلیل اخذ شده از موضوعیت بیندازیم، یا از تمام العلة بودن بیندازیم، جزء العله‌اش کنیم، خب مانعی ندارد.

ولی اگر دو تا دلیل داشته باشیم، یک دلیلش را اگر مقید کنیم اصلاً از، نه تنها از تمام العلة بودن می‌افتد، از جزء العلة بودن هم می‌افتد. فرض کنید که ما یک دلیل گفته اکرم العالم، درست. یک دلیل دیگر گفته که، حالا اینجوری تعبیر بکنیم. یک دلیل گفته لا یجب اکرام الجاهل. یک دلیل دیگر گفته که اکرم السید. خب این دو تا دلیل با هم تعارض دارند. عموم و خصوص من وجه هستند. در مورد جاهل سید. خب ما یک موقعی هست می‌گوییم که لا یجب اکرام الجاهل اختصاص دارد به غیر سادات. جاهلی که سید نیست این اکرامش واجب نیست. و الا جاهلی که سید هست اکرامش لازم است. خب این اشکال ندارد، ما می‌گوییم این عدم وجوب دو قید دارد. یکی‌اش این‌که جاهل باشد، یکی این‌که سید نباشد. ولی اگر ما برعکس کنیم، بگوییم که سید عالم واجب الاکرام است. از آن طرف ما می‌دانیم عالم مطلقا واجب الاکرام است. عالم درش خصوصیت ندارد سید باشد یا غیر سید. نتیجه چی می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که این سیادت از جزء العله بودن هم می‌افتد. یعنی سیادت خصوصیت پیدا نمی‌کند. اگر گفتید یجب اکرام السادة، مراد سادۀ عالم باشد، عالم که مطلقا وجوب اکرام داشت. پس این سید بودن چه خصوصیت دارد؟ این باعث می‌شود که ما در اینجا یجب اکرام السادة را مقدم بداریم. چون تقیید یجب اکرام السادة به علم باعث می‌شود سادة بودن از اصل موضوعیت بیفتد، نه از تمام الموضوع بودن، لغو می‌شود. در جایی که دو تا دلیل داشته باشیم که رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه باشد و یک دلیل را بر یک دلیل بخواهیم مقدم بداریم دلیلی که مقدم علیه، دلیل مقدم علیه از تمام الموضوع بودن می‌افتد هیچ، از جزء الموضوع بودن هم می‌افتد این معنایش این است که آن دلیل اظهر می‌شود، یعنی آبی از تخصیص می‌شود. اینجا حتماً باید آن دلیلی را مقدم بداریم که این محذور پیش نیاید. ما نحن فیه از این قبیل است. ببینید اگر ما می‌گوییم یجوز الاکل للمارّ عند عدم الظن بکراهة المالک مشکلی ندارد. می‌گوییم حق المارّة در صورتی جائز هست که اوّلاً مارّ باشد، ثانیاً ظن به کراهت مالک نداشته باشد. مارّ بودن جزء الموضوع است.

اما احتمال دوم اگر گفتیم، نتیجه‌اش این می‌شود که روایت می‌گوید که لا یجوز الاکل لغیر المارّ مع الظن بکراهة المالک. آن روایتی که گفته بود لا یجوز الاکل مع الظن بکراهة المالک را اختصاص می‌دهیم به غیر مارّ. خب غیر مارّ جایی که ظن به کراهت مالک باشد این ظن چه خصوصیتی دارد؟ ظن هم نباشد، کسی که مار هم نیست، ظن ندارد به کراهت مالک، ولی شک دارد. خب می‌تواند برود از چیز بخورد؟ نه نمی‌تواند بخورد. ظن به کراهت مالک این خصوصیتی ندارد. شک هم داشته باشد نمی‌تواند بخورد. در مورد مار ممکن است ما بگوییم بین ظان و غیر ظان فرق بگذاریم. ولی در مورد غیر مار نمی‌شود بین ظان و غیر ظان فرق بگذاریم. در نتیجه این معنایش این می‌شود که اگر ما روایت لا یجوز الاکل مع الظن بکراهة المالک را بخواهیم کنار بگذاریم و تقییدش بکنیم به غیر مار، قید ظن به کراهة المالک از موضوعیت بیفتد. خصوصیت ندارد. بنابراین این خودش اقتضاء می‌کند ما روایت مار را قید بزنیم. که همان نتیجه‌ای که آن اطلاق و تقیید می‌خواستیم بگیریم گرفته می‌شود. ولو رابطه‌شان عموم و خصوص مطلق نیست، من وجه است. ولی باید به وسیلۀ روایت مسعدة بن زیاد روایت ثبوت حق المار را تخصیص بزنیم، دون العکس. در نتیجه با وجودی که رابطۀ اینها عموم و خصوص من وجه هستند به منزلۀ جایی هست که رابطه‌شان عموم و خصوص مطلق است. البته در آن روایت علی بن یقطین اینها را با همدیگر بسنجیم مشکل دیگر دارد. مشکل روایت علی بن یقطین این نیست، یعنی مشکل روایت علی بن یقطین این هست که مواردی که در باغات دیوار داشته باشد این موارد به خصوص در مورد بعضی از این چیزهایی مباطخ، مباطخ در واقع به اصطلاح جاهایی هستند که خربزه و امثال اینها. در خربزه و امثال و اینها خب خیلی نادر هست که دیواری دورش بکشند و امثال اینها. این‌که روایت علی بن یقطین را بخواهیم اختصاص بدهیم، روایت مانعه است، به صورتی که فناء محاط داشته باشد، تخصیص اکثر است. همان مشکل تخصیص اکثر را که مطرح می‌کردیم، اینجا آن مشکل تخصیص اکثر در واقع پیش می‌آید. و الا منهای آن مشکل تخصیص اکثر عرض کردم باید آن مشکل اصلی همان مشکل تخصیص اکثر و همان بحث‌هایی هست که

شاگرد: نفهمیدیم اینجا ؟؟؟ دیوار نیست؟

استاد: خربزه ببینید

شاگرد: ۱۸:۵۰

استاد: چیزهایی را که، جالیزارها و امثال اینها را، جالیزارش را که به‌طور معمول دورش را دیوار نمی‌کشند به خلاف باغات و امثال اینها. خیلی از چیزهایی که درختانی که بوده، این درختان دورش یک حصاری می‌کشیدند، این حصار مال درخت‌های نخل و بعضی از این چیزها ممکن باشد. ولی خربزه. چیز هم همین است، زرع هم. زرع هم نوعاً دورش دیوار نمی‌کشیدند. آن که دیوار می‌کشیدند مال شجر است عمدتاً. این است که خود آن روایت مسعدة بن زیاد هم مال فاکهة و رطب است. در مورد فاکهة و رطب این دو قسم هست، دیوار بکشند یا دیوار نکشند. ولی در مورد زرع، در مورد مباطخ امثال اینها به‌طور معمول دیوار نمی‌کشیدند. دیوار کشیدن مال درخت‌های میوه و درخت‌های خرما هست که گاهی اوقات دیوار دارد، گاهی اوقات دیوار ندارد امثال اینها. ولی مزارع و امثال اینها نوعاً بدون دیوار بودند. الآن هم شما مزرعه‌ها ببینید هنوز مزرعه‌ای که دیوار

شاگرد: مزرعۀ دیواردار کی دیده؟

استاد: همان را می‌گویم.

شاگرد: قسمت اوّل که کمتر بوده، روایت لا یجوز عام است دیگر، یعنی هم غیر مارّ را می‌گیرد هم مارّ را می‌گیرد. شما چرا اختصاصش دادید به غیر مار، که غیر مار مرزعه. چون موضوعش عام است. اگر اینجور باشد دو احتمال دارد، یعنی یک احتمال. یک احتمال هم این است که بگوییم روایت می‌خواهد بگوید

استاد: توجه نکردید. بحث سر این هست که اگر آن روایت را بخواهیم بر این مقدم بداریم یعنی مار را باید از تحت این خارج کنیم. مار را خارج کنیم می‌شود غیر مار دیگر.

شاگرد: مار را از تحت کدام خارج کنیم؟

استاد: از تحت لا یجوز خارج کنیم مار را.

شاگرد: چرا خارج کنیم؟

استاد: چون آن مارّ بود. مارّی که ظن به کراهت مالک بود آن روایت اوّل می‌گفت یجوز. اگر مارّی که ظن به کراهت مالک هست از تحت این خارج می‌شود این می‌شود باز مال غیر مار دیگر. یعنی فرض این است که مار محل تعارضشان مارّی هست که ظن به کراهت مالک هست.

شاگرد: نه مارّ عام است دیگر، همانجایی که ظن هست

استاد: نه این روایت دوم را

شاگرد: نه، لا یجوز را، در لا یجوز عام است دیگر.

استاد: لا یجوز مارّ ندارد که. لا یجوز الاکل، مطلق است. با آن اگر بخواهید این را تقیید کنید باید بگذارید برای غیر مار بکنیدش دیگر. کمی دقت بفرمایید. این است که

شاگرد: مزرعه، به خاطر وسعت زیادی که دارد اصلاً دیوار کشیدن شاید صرف نباشد، نشود، خربزه

استاد: خربزه هم همین است. خربزه و مزرعه و اینها. نه حالا خربزه خصوصیت ندارد، من خربزه را که می‌خواهم بگویم، مرادم خصوص جالیز است. جالیز، نمی‌دانم. آن زرعش روشن‌تر. زرعش روشن‌تر. می‌گفتم آن چیزی که دیوار در موردش می‌کشند متعارفاً فاکهة و رطب است.پ

شاگرد: فقط بعض بساتین.

استاد: بساتین، بساتین فاکهة و رطب. اصلاً بستان در مورد زرع اطلاقش مشکل است. بستان مربوط به فاکهه و رطب است. این‌که در مورد زرع هم بستان اطلاق بکنیم آن روشن نیست. این‌که به نظر می‌رسد که این روایت با آن مشکل عموم و خصوص من وجه بودن خودش مشکل نیست. مشکل اصلی همین نمی‌دانم تخصیص اکثر و از این جور چیزهایی هست که آن مشکل تخصیص اکثر باعث می‌شود که آن شاهد جمع عرفی که می‌خواستیم بگوییم آن جمع عرفی صحیح نباشد.

حالا اینجا مرحوم صاحب مستند، مرحوم نراقی یک در مورد روایت علی بن یقطین توضیحاتی دارد، من از خود عبارت‌هایش می‌خوانم. صحیحۀ ابن یقطین. ایشان می‌گوید که، توضیحاتی می‌دهد، می‌گوید تنها روایتی که می‌تواند به عنوان معارض با روایات دیگر مطرح بشود روایت علی بن یقطین هست. بعد ایشان می‌گوید این روایت علی بن یقطین هم چون معارض، شهرت عظیمۀ قدماست و اینها، صلاحیت ندارد. آنهایش را حالا من کار ندارم. آن چیزی که می‌خواهم از این به بعد است.

می‌گوید: «مع أنّ دلالتها على المطلوب غير واضحة؛ لاحتمال أن يكون قوله: «لا يحلّ أن يأخذ منه شيئا» جوابا عن السؤال الأخير»

من یک بار دیگر این روایت علی بن یقطین را می‌خوانم توجه بفرمایید. علی بن یقطین چند تا سؤال دارد که در ادامۀ هم سؤال کرد، امام علیه السلام همه را یکپارچه جواب دادند.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام» علی بن یقطین در زمان امام کاظم از دنیا رفته.

«عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنٍ من صَاحِبِهِ» یا «بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ» این یک سؤال.

سؤال دوم: «وَ كَيْفَ حَالُهُ إِنْ نَهَاهُ صَاحِبُ الثَّمَرَةِ» دو تا سؤال

«أَوْ أَمَرَهُ الْقَيِّمُ و لَيْسَ لَهُ» که ما گفتیم فلیس له باید و لیس له درست باشد. قیّمی که اختیار، امر یعنی اجازه. اختیار اجازه دادن را نداده، آن اگر امر بکند آن چجوری است؟ این هم سؤال سوم.

سؤال چهارم حالا اگر جائز شد، «وَ كَمِ الْحَدُّ الَّذِي يَسَعُهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ» آن حدی که می‌تواند تناول کند آن چه مقدار هست؟

ایشان می‌گوید: «قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ منه شَيْئاً.»

دیگر این لا یحل له أن یأخذ منه شیئاً ممکن است ناظر به این سؤال اخیر باشد و امام علیه السلام با منطوق سؤال اخیر را جواب داده باشند، با مفهوم سائر سؤالات را جواب داده باشند.

آن این است، می‌گوید که امام فرمودند لا یحل له ان یأخذ منه شیئاً. می‌گوید اخذ گاهی اوقات به معنای حمل به کار می‌رود، گاهی اوقات اخذ به معنای اعم از اخذ للاکل و اخذ للحمل به کار می‌رود. گاهی اوقات خصوص حمل اراده شده. این احتمال دارد که این ان یأخذ خصوصیت حمل باشد، و امام علیه السلام با منطوق سؤال اخیر را پاسخ دادند، می‌گویند که حملش جائز نیست، یعنی چی؟ یعنی اکلش جائز است.

می‌گوید که: «لاحتمال أن يكون قوله: «لا يحلّ أن يأخذ منه شيئا» جوابا عن السؤال الأخير، أي قوله: و كم الحدّ الذي يسعه أن يتناوله، فأجاب بأنّه لا يحل له الأخذ- أي الحمل- فيجوز غيره الذي هو الأكل»

ما هم عملاً همین را اختیار کردیم. ولی نه حالا، گفتم من ذاتاً همین معنا در اخذ بیاید، اخذ دو معنا دارد، ولی گفتیم اگر هم ذاتاً اخذ معنایش اعم باشد، به قرینۀ روایت دیگر حمل اخذ بر خصوص حمل، حملی است عرفی که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب این حمل را کرده و در استبصار هم یکی از دو تا حملش همین اخذ بر حمل است. خب این این نکته.

بعد ایشان ۲، ۳ تا تاییدیه بر این مطلب می‌آورند. می‌گوید: «و يشعر بذلك عدوله عن لفظ الأكل الواقع في السؤال إلى الأخذ.»

سؤال این بود، سؤال اوّل: «أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ» امام علیه السلام پاسخ نمی‌دهند یأکل جائز است یا جائز نیست. یعنی یأخذ. ایشان می‌گوید این مؤید این هست که امام علیه السلام نمی‌خواهند آن سؤالات اوّل را با منطوق پاسخ بدهند. بلکه ناظر هست به آن سؤال اخیر که آن یتناول منه هم معنای یتناول منه یعنی یحمله یتناول. تناول می‌تواند به معنای حمل باشد.

بعد و یوکده. یک نکته‌ای اینجا تعبیر دارد قشنگ هم هست.

«و يؤكّده اختصاص أخبار المنع طرّا بالأخذ، و أخبار الجواز كلّا بالأكل» دیگر همۀ اخباری که درش جواز آمده اینها با تعبیر اکل دارد. یجوز ان یاکل، یجوز ان یاکل. اخباری که منع مانعه هست، آنها با لفظ اخذ دارد. این پیداست بین اینها فرق هست. حالا یک نکته‌ای را من عرض بکنم. ممکن است شما اینجا اشکال کنید به مرحوم نراقی که آقا روایت مسعدة بن زیاد اکل دارد، جزء روایت‌های مانعه هست. روایت مسعدة بن زیاد آنجا اکل دارد، بنابراین ایشان چجوری می‌گوید که روایت‌های مانعه همه‌شان اخذ دارند، اکل ندارند؟ پاسخ این مطلب یک پاسخی هست که، پاسخ واقعی‌اش را ممکن است بدهم، یک پاسخی که، مرحوم نراقی روایت مسعدة بن زیاد را اصلاً نیاورده. علتی که ایشان این روایت در قرب الاسناد بوده، در روایت‌های قرب الاسناد خیلی وقت‌ها اینها بهش چیز نکردند، اصلاً در روایت‌هایش نیستش الآن دیگر باز هم نگاه بکنم، آن که من قبلاً یک بار دیگر بگذارید چک بکنم. بله نیستش. روایت مسعدة بن زیاد را اصلاً ایشان نیاورده. علتی که اینجوری تعبیر می‌کند این هست که، این روایت مسعدة بن زیاد خب نیاورده که این را تعبیر فرموده. ولی ما که این روایت را آوردیم هم گفتیم روایت مسعدة بن زیاد ربطی به بحث ندارد، ولو احتمالاً. گفتیم این ممکن است ناظر به این باشد که تحلیل از جانب کسی که حق تحلیل ندارد به درد نمی‌خورد. این تحلیل بی فایده است. همین احتمالش هم باعث می‌شود که این روایت از اخبار منع خارج بشود. خب این این مطلب. بعد در ادامه‌اش ایشان اینجوری تعبیر می‌کند.

«و هذا مراد الشيخ و أتباعه من حمل أخبار المنع على الأخذ.»

این‌که شیخ حمل کردند وجهش این بوده.

«و لو قطع النظر عن ذلك»

حالا از این مطلب بگذریم ایشان یک جور دیگری می‌خواهد چیز بکند. می‌گوید: «فلا شكّ في أنّ للأخذ أفرادا كثيرة يشملها من الأخذ للأكل و للحمل و لإعطاء الغير و للبيع، فتكون تلك الأخبار أعمّ مطلقا من أخبار الجواز؛ لاختصاصها بالأكل»

اینجا ما یک سری روایات داریم گفته اکلش جایز است. فوقش این روایت علی بن یقطین می‌گوید اخذش جائز است دیگر. اخذ اعم از این است که اخذ للاکل باشد، یا اخذ للحمل باشد. اخص مطلق هست آن روایت تخصیص می‌زند این روایت را و مشکل چیز حل می‌شود. به خصوص حالا من اینجوری می‌خواهم عرض بکنم. یک مقداری روشن‌تر در این مطلب روایت‌های مفصله هست. روایاتی که گفته اکلش جائز است، حملش جائز نیست. آن روایات دیگر خودش به اصطلاح خیلی راحت‌تر این مطلب را مشکل را حل می‌کند. و این روایت متعدد هست که حمل را. روایت‌های حمل جائز نیست بعضی‌هایش، یعنی بیشتر روایت‌هایی که کلمۀ حمل جائز نیست هست از جهت سندی معتبر نیست. ولی تعدد این روایاتی که حمل جائز نیست این تعددش باعث می‌شود که ازش ما استفاده بکنیم این مطلب. حالا بعضی‌هایش که از جهت چیزی‌اش هم، از جهت سندی معتبر است. از جهت دلالی فی الجمله گیر دارد. آنهایی که از جهت دلالی معتبر است از جهت سندی. ولی این به نظرم با مجموع اینها را ما در نظر بگیریم در این‌که حمل جائز نیست مطمئن می‌شود. یکی روایت یونس هست. لا باس أن یاکل و لا یحمله. این روایت که خب معتبر نیست. مرسلۀ یونس عن بعض اصحابه.

روایت ابی الربیع الشامی و لا یحمل دارد. ما روایت ابی الربیع شامی را معتبر می‌دانیم. ولی خب بعضی‌ها روایت ابی الربیع شامی را معتبر نمی‌دانند. این‌که می‌گویم معتبر نیست یعنی مورد بحث هست اعتبار و عدم اعتبارش را. می‌خواهم بگویم آنهایی که حتی در روایت مثل روایت ابی الربیع الشامی هم اشکال می‌کنند ذاتاً به نظر می‌رسد با توجه به مجموع روایت‌هایی که از حمل منع کرده می‌توانند بگویند که ما اطمینان داریم که حملش جائز نیست. این هم یک روایت ابی الربیع شامی هست. مرسلۀ فقیه من مرّ ببساتین فلا بأس و ان یاکل من ثمارها و لا یحمل معه منه شیئا.

روایت صحیحۀ ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی. این از جهت دلالی اشکال به نظر می‌رسد.

«كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام می‌گوید: «أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ‏ أَمْرِ الثِّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ بِهَا الْمَارُّ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ فَيَأْكُلُهُ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنَّهُ يَحِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ.»

این ممکن است ما این روایت ولو ذاتاً موضوعش اموالنا است، به قرینۀ سائر روایاتی که در مورد حق المار حکم ثابت کرده شاید این را بشود استفاده کرد که امام علیه السلام یک حکم خاصی در مورد اموال امام علیه السلام نیست. طبق قاعدۀ کلی هست که در مورد اموال چه اموال امام باشد چه اموال غیر امام باشد این قانون این هست که اکلش جائز است حملش جائز نیست. به خصوص این نکته را می‌گویم، اگر حملش جائز باشد، خصوص اموال امام علیه السلام حملش جائز نباشد خیلی بعید است. برعکس ممکن است که در اموال دیگران اکل جائز نباشد امام علیه السلام خودشان اجازه داده باشند امثال اینها. ولی این‌که امام علیه السلام در جاهای دیگر حملش حرام نباشد، در خصوص اموال امام علیه السلام حملش حرام باشد این خیلی مستبعد به نظر می‌رسد. این‌که به نظر می‌رسد از این‌که حملش حرام است، عرض کردم آن طرفش القا خصوصیت نمی‌شود، به عنوان روایت‌های مجوزۀ اکل مار از این روایت ممکن است استفاده نکنیم، شاید امام علیه السلام خودشان اجازه دادند. ولی محرّمه‌اش به نظر می‌رسد می‌شود استفاده کرد، القای خصوصیت کرد. این است که این هم.

روایت فقه الرضا هم در آن دارد اذا مررت ببستان فلا بأس تاکل من ثمار و لا تحمل معک شیئا امثال اینها.

روایت کل و لا تاکل، روایت محمد بن مروان. ۵، ۶ تا روایت روی هم رفته اینها داریم اینها توش کل و لا تحمل دارد، گفته حمل جائز نیست. از مجموع این روایت‌های متنوعی که لا تحمل درش دارد، از این جهت انسان مطمئن می‌شود که حمل جائز نیست. حالا یک مکملی این بحث دارد، این بحث را تکمیل می‌کنم. تقریباً این بحث دیگر بحث عمده‌ای ندارد، عمدۀ بحث این است که در چه چیزهایی جائز است. آیا اختصاص به خرما دارد؟ یا فواکه را هم شامل می‌شود مطلق اینها اختلافاتی که بین

شاگرد: بحث ظن و عدم ظن ؟؟؟ ۳۶:۵۶

استاد: آن هم یک نکته‌ای دارد که آن را هم بعد عرض می‌کنم. که آیا این قید ظن به عدم رضایت را معتبر. گفتم یک نکتۀ کوچک دارد در مورد همین قید است که آیا این را می‌توانیم قید معتبر بدانیم یا نمی‌توانیم معتبر بدانیم این را حالا فردا عرض می‌کنم. عمدتاً می‌رویم در همین بحث که خصوصیات این حکم چی هست و قید و قیوداتی که علما ذکر کردند و مسائل ما نحن فیه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

پایان